مفهوم رستگاری در دکترین آیین بودای پاک بوم

دایِی کَنِکو

زهرا محرمی

بدیهی است که آیین بودا بر خلاف تمامی نظام‌های توسعه یافته فلسفی‌اش، اساساً یک دکترین رهایی بخش (liberation) است. رستگاری (Salvation)در آیین بودا، به معنای رهایی از بند غفلت و رنجی است که جز از طریق روشن‌شدگی(Enlightenment) ممکن نیست. اما آیا به کار بردن دکترین آیین بودای پاک بوم، در ایمان به آمیدا بودا اهمیت مبنایی دارد، یا آیا آیین بودای پاک بوم، علی رغم پیشینه بودایی‌اش، عملاً یک دین نجات‌شناسانه(soteriological) است؟

رنج

از لحاظ معنایی، اصطلاح رستگاری به معنای رهایی یا خلاصی از موقعیت بدی است که فرد در آن قرار دارد. به عبارت دیگر، «رستگاری»، وجود گرفتاری را پیش فرض می‌گیرد که این گرفتاری ممکن است هر چیزی باشد. پس، موقعیت انسانی که آیین بودا آن را به عنوان گرفتاری‌ای که او باید از آن رهایی یابد تصور می‌کند، چیست؟ پاسخ بودایی به این سوال را همه می‌دانند - یعنی، رنج زندگی. اما اصطلاح «رنج زندگی» مبهم و معنای آن نا معلوم است و به تعریف و روشن سازی بیشتری نیاز دارد. معنای دقیق آن چیست؟ برای روشن شدن معنای «رنج زندگی»، ما باید زندگی انسان را به صورت یک زمان همیشه در حال سیلان یا یک زنجیره‌ای تصور کنیم. نکته‌ای که باید در مورد زندگی‌های خود به آن توجه کنیم این است که زندگی‌ها جاری اند و بین انجام دادن و در معرضِ بودن، نوسان دارند. گرچه، این نوسان به هیچ وجه یک حرکت اتفاقی یا بودنِ قانونی نیست. بلکه خود، با نوعی قانون کنترل می‌شود، چنانچه می‌گویند: قانونِ علیت دو طرفه یا شرطی سازی دو طرفه. ما عمل می‌کنیم و «عمل» doing ما ناگزیر تأثیرش را در شیوه احساس و ادراک و اندیشیدن ما (از طریق اثراتش بر محیط مان) هم به صورت مستقیم و هم به صورت غیر مستقیم می‌گذارد. از این رو شیوه احساس، ادراک و اندیشه ما به ناچار در شرایطی که اعمال بعدی ما به وجود می‌آیند، تأثیرگذارند.

همانا آگاهی از این قانون، به سرعت در اسطوره شناسی و فرهنگ عامه و بعدها در دین، فلسفه و روان شناسی راه پیدا کرد. در واقع، این آگاهی، یک جنبه از خرد است که زیر بنای توسعه تمدن بشری است. اما، به طور کلی، صاحبان این خرد کسانی بوده اند که با خامی و بی تجربگی، زندگی را با تمایلات، کشش‌ها و آرزوهایش تصدیق کرده و در پی تن دادن به خواست های زندگی بوده اند: یعنی،

آنها آگـاهی خـود را از این قـانون، در جهت لـذت برتر از زنـدگی به کـار می‌گیرنـد. زندگی، خودش، هرگز به طـور ریشـه‌ای مـورد سـوال قـرار نمی‌گـیرد. این افـراد، بیگانگان را با این حس، که زندگی مصیبت بار است و با حس نفی زندگی، به حـال خود رها می‌کنند.

آیین بودا، با یک احساس عمیق و شدیدی از دردمندی نسبت به زنـدگی و جسـتجو، آن هم با تمام جدیت، برای غور در طبیعت و خاستگاه رنج انسـان، آغـاز شـد. آیین بودا اظهـار داشت که هیچ تجربه انسـانی نمی‌تواند عـاری از رنج باشـد. به عبـارت دیگـر، زنـدگی‌ای که ما عملاً داریم، به‌رغم همه چـیز، رنج اسـت. این بیـان ممکن است تند و بسیار بد بینانه به نظر برسد. اما باید به خـاطر داشت که چـنین بیـانی، سـاخته دیـدگاه روشن شـدگی ای است که می تواند بینش عمیقی را نسـبت به خاستگاه رنج ارایه کند.

آیین بودا می‌آمـوزد که ریشه تمـامی رنج هـای زنـدگی، وهم اسـت. وهم، به لحـاظ عقلی، غفلت (اویـدیا avidia) اسـت؛ یعـنی غفلت دربـاره «تهیت emptiness» (شونیته shunyata) یا «چنینی suchnessِ» (تَتَتا tathata) چیزها و وقـایع. به لحـاظ عـاطفی و احساسـی، وهم اساسـاً عطشِ تشـنگی (trishna) اسـت. با وجـود وهم است که ما به شدت درگیر مسـایل عشقِ و نفـرت، سـود و زیـان، نیک نـامی و بد نامی، تجاوز و دفاع می‌شـویم؛ و خلاصه اینکـه، درگـیر چیزها و وقـایع جهـان ایم. و نتیجه اینکه، ما رنج می‌کشیم.

فرآیند زنـدگی ما بین انجـام دادن و در معـرضِ بـودن در نوسـان اسـت، که در بـالا اشـاره شـد، از همین روست که آیین بـودا زنـدگی را به صـورت یک دور بـاطلی می‌داند که جـادوی وهم میـان عمل (doing) (کرمه karma) و رنج اسـت. وهم مـوجب می‌شـود ما در زنـدگی واقعی خـود، فـریب چیزهـایی را بخـوریم، چیزهـای فریبنده باعث می شوند ما رنج بکشیم و رنج کشـیدن بـاعث می شـود ما بیشـتر و بیشتر فریفته شویم و به همین ترتیب، این فریب خوردن به صورت تمام نشدنی‌ای ادامه پیـدا می‌کنـد. قـانونی که حـاکم بر این فرآیند اسـت، قـانون علیت کرمه ای است.

خاستگاه رنج همان طور که در بالا بیان شد، ماهیت رنج را آشـکار می‌کنـد. رنج در آیین بـودا، اساسـاً به معنـای اضـطراب و تشـویش دردنـاکی است که از فـریب خوردگی و متوهم شدن ناشی می‌شود. به معنای دقیق کلمه، رنج، آبستن اشتیاق و میل شدید(تمنا) اسـت، و لو نـاخود آگـاه یا نیمه هشـیار، تا از این تـوهم گـذر کنـد. دقیقاً به این معنا که رنج، به صفت همگانی بودن در زنـدگی بشر آراسـته می‌شـود یعنی عمومیت پیدا می‌کنـد. یک فـردی ممکن است از چـنین رنجی آگـاه باشـد، اما فقط به صورت خفیف و فقط در لحظه‌های خاصی از رنج و ناامیدی. و فرد دیگری ممکن است اصـلاً هیچ تجـربه‌ای از رنج نداشـته باشـد. هرچنـد، هیچ‌کس از چـنین رنجی، مادامی که انسان است، خلاصی ندارد.

با همیِ درونیِ ما

چــیزی که در مــورد مســئله رنج باید به خــاطر ســپرد، این است که هر یک از ما با همنوعــان خــود در یک با همیِ درونی، رابطه‌ای عمیق و دو ســویه داریم. به نــدرت می‌تــوان در مــورد این مسـئله تردید کــرد که ما به دنیا می‌آییم تا نسـبت به بــاهمیِ درونی‌مان حساس باشیم. آیا وقتی واژه «ما» را به کار می‌بریم، منظور خود را در این‌باره نمی‌رسانیم؟ در این معنا و مفهوم، باهمیِ درونی‌مان ممکن است «مــا-یی we-ness»/ما بودن نامیده شود. مادامی که همنوعان ما ناراحت باشــند، هیچ یک از ما نمی‌تواند نسبت به ناراحتی آنها بی‌تفاوت باشد. کــاری از دست ما بر نمی‌آید جز اینکه در ناراحتی آنها شــریک باشــیم. به دلیل همین بــاهمیِ درونیِ انســان است که همدلی (sympathy) می‌تواند در درون ما بیدار شود.

کامل‌ترین و عالی‌ترین بیان از آگاهی (consciousness) از با همیِ درونیِ انســان را در ســاحت دین می‌تــوان یــافت. آیین بــودای مهایانــه، به خصــوص دربــاره اصل «به دنبال خلاصی از رنج، همراه با همنوعان»، مصــمم و جــدی اســت. در ویمَلَه کــیرتی نیردِشَه (Vimalakirtinirdesha)ـ می‌خوانیم، «من (ویمله کــیرتی) رنج می‌بــرم چــون همنوعان من رنج می‌برند.» این دقیقاً همــان چــیزی است که اصــطلاح غمخــوارگی (کرونا karuna) می‌رســاند. اصل «با هم با همنوعــانِ» مهایانه طبیعتــاً ممکن است به نظر درمه بینجامــد. درمه‌ای که در حقیقت به وســیله آن، من از رنج نجــات پیــدا می‌کنم، باید مثل همان درمه‌ای باشد که با آن، همه همنوعــان من نجــات می‌یابنــد؛ یعــنی، درمه‌ای که متناسب با همه همنوعــان اســت. اما بعــد، منظــور از واژه «متناسب» چیست؟

در واقع ما در دنیــایی زنــدگی می‌کــنیم که از طریق روابط خــانوادگی، همســایگی، کاری، دینی، سیاسی و سایر روابط بی‌شمار، محدوده خــود را با دیگــران مشــخص می‌کنیم. موقعیت زندگی ما اساساً مشروط به چنین روابطی است. بیش از همــه، روابط خانوادگی فرد است که در تعــیین این مــوقعیت، اهمیت مبنــایی دارد. بیشــتر زنان و مردان در واقع به صورت خانوادگی زندگی می‌کننــد. کسی در اینکه زنــدگی خــانوادگی، شــیوه نرمــال زنــدگی کــردن اســت، تردید نــدارد. زنــدگیِ یک مرتــاض بی‌خانه، جدا شده از خــانواده و جامعــه، هر چند ممکن است هــدفش عــالی باشــد، استثنایی است. خانه و خانواده برای بیشتر مردم، اهمیت مبنــایی دارد و این مــردم آماده پذیرای تمام ناملایماتی هستند که آنها را همراهی می‌کنند. آنها معتقدند که ما متولد می‌شویم تا زندگی کــنیم و زنــدگی خــانوادگی را به رغم تمــامی ناملایمــات و ســختی‌هایش دوست می‌داریم. درست است که زنــدگی خــانوادگی در جامعه ی به شــدت صــنعتی شــده مــا، در معــرض خطر نــابودی است ولی با این وجــود، به نظر نمی‌رسد که اهمیت اولیه خود را در زندگی بشر از دست داده باشد.

با این حال، ما به طور مشخص در خانه، مثل زنــدگی اجتمــاعی، نــیروی قــوی‌ای از توهم را در خود تجربه می‌کنیم. شاخ و بــرگ هــای چــنین تــوهمی در عرصه زنــدگی خانوادگی و زندگی اجتماعی فراوان اســت. هیجانــات موهــوم مانند عشــق، نفــرت، خشم، تــرس، حســادت، خصــومت، شــرارت و تجــاوز، در تنش‌هــای روابط انســانی

شـدت می‌گیرنـد. بـدون تردید چـنین هیجانـاتی و تـأثیرات ناشی از آنهـا، ما را آزار می‌دهند. از این رو، رنج برای مـایی که در این دنیا زنـدگی می‌کـنیم اجتنـاب ناپـذیر است. دلیل رنج کشیدن، غوطه‌ور شدن در این دنیاست – این دقیقاً یعنی مـوقعیت وجودی ما.

استاد آیین بودای چینینی، شان - تائو (Shan-tao)، بدون تردید وقتی عبارت ذیل را می‌نوشت، این موقعیت وجودی را در ذهن (mind) داشت:

> به راستی من یک موجود معمولی و خطاکاری هسـتم که از زمان‌هـای بسـیار قـدیم در خطا فـرو رفته و جریـان تولد – و – مـرگ را با خـود داشـته اسـت. آرزوی هر موجـود رها شـده‌ای از این جریـان، انکـار یکسره من بوده است.

این عبارت ممکن است نیاز به شرح و تفسیر داشته باشد. منظـور شـان – تـائو از «من»، یقیناً «ما - یی» یا بـاهمیِ درونی است که به بحث قبلی اشـاره دارد. او در اینجا به تمـام انسـان‌های جهـان اشـاره می‌کنـد. در غـیر این صـورت، این عبـارت، معنایی ندارد. «خطـا»یی که در اینجا گفته شد ارتبـاطی به خطـای شخصی نـدارد، بلکه به خطـایی که ناشی از وهم خـودِ هسـتیِ انسـان اسـت، مربـوط می شـود. عبارت «از زمان‌های بسیار قدیم» ممکن است برای بیان این باشد که تا چه مـدت این چرخه موهوم بین کرمه و رنج تا زمان حال تکرار شده است. خلاصه اینکه، این فراز، یک بینش ژرفی را از موقعیت وجـودی انسـان اظهـار می‌دارد که به ناچـار با رنج محدود شده؛ و به معنای دقیق کلمه، این عبارت دارای یک معنای حیـاتی بـرای جهان امروز است.

دکترین آیین بـودای پـاک بـوم به صـورت درمه‌ای ظـاهر شد که حقیقتـاً متناسب با مـوقعیت وجـودی انسـان اسـت؛ درمه‌ای که ما با کمک آن، به تنهـایی می‌تـوانیم خودمان را در حینی که در این دنیا هسـتیم، یعـنی بـدون اینکه زنـدگی خـانوادگی یا زندگی اجتماعی‌مان را ترک کنیم، نجات دهیم.

درمه متناسب با تمام موجودات معمولی

دکترین آیین بودای پاک بوم، دارای تاریخ طولانی انتقال از هند، چین و ژاپن اســت. در میان اساتیدی که این دکترین را انتقال دادنـد، تَن- لیُـوان (Tan-Luan)ـ و شـان – تائو بودند (که در بالا به نام آنها اشاره شد) که هر دو در زمان خـود و در نسـل‌های بعدی نیز بسیار تأثیرگذار بودند. اما دکترین پاک بوم به صـورت درمه‌ای که حقیقتـاً متناسب با تمام موجودات معمولی بود، اولین بار، به وسیله اسـتاد ژاپـنی، هـونن (Honen)، اهمیت مبنایی پیدا کرد کسی که مصرانه، استقلال دکترین پاک بـوم را از تمامی مکاتب بودایی دیگر تصریح کـرد. عمق ایمـان هـونن، که تـاکنون به صـورت

اظهار نشده از طرف او باقی مانده، بعدها به طور کامل درک شد و به صورت یک ترجمان پر محتوا و تمام عیار به وسیله شین ران ارایه شد. وجه تمایز این دو استاد در دادنِ برتریِ بی چون و چرای آنها به رستگاریِ «ما» در مقابل رهاییِ «من» است. آنها به طور جدی بر نظر با همیِ درونیِ انسان پافشاری کردند.

هونن در دوران کودکی خود، با مرگ پدرش که به دست رقیبی حسود کشته شد، انگیزه پیدا می‌کند تا یک راهب بودایی شود و به دنبال درمه‌ای باشد که از هر گونه تبعیضی بین دوست و دشمن، عشق و نفرت تهی باشد و از طریق آن، صلح واقعی به دست آید. او آرزوی برآورده نشده پدرش را دنبال کرد و یک راهب فرقه تِن دایی (Tendai) آیین بودا شد. مطالعه استادانه هونن درباره متون مقدس و همچنین اعمال انضباطی دقیق او برای سال های متمادی در دیری در کوه هی‌ای (Hiei) صرفاً برای دستیابی به آن درمه اختصاص یافت. اما تمام تلاش های او هیچ دستاورد روشنی برایش نداشت. تعجبی ندارد، با توجه به اینکه کاوش بودایی، که به لحاظ سنتی در دیرها پذیرفته شده بود، اصولاً منجر به رهاییemancipation فردی هر راهبی می شده، در صورتی که کاوش هونن صرفاً برای رستگاری همه جهانیان بود. دغدغه اصلی او رهایی شخصی شده بود، در مورد او این عقیده وجود داشت که همواره به طور مستقیم به سوی هدف پیش می‌رود.

خطاکاری انسان مسئله‌ای بود که هونن همواره با آن درگیر بود. اعتقاد معمول و رایج روز، که خطاکاری می‌تواند با فضیلت ترک خانه و راهب بودایی شدن جبران شود، برای هونن قابل قبول نبود. خطاکاری چیزی جز توهم نبود، چرا که، انسان دائماً بین کرمه بد و رنج در نوسان است، از این رو دیگران را هم مثل خود او رنجور می کند. یعنی، مسئله به طور قطع، مسئله انسان به طور کلی بود و نه صرفاً یک مسئله شخصی. یک راه حل شخصی برای این مسئله، ممکن است به خوبی قابل تصور باشد، البته، و در حقیقت، تعداد زیادی از راهبان بودایی به دنبال راه حلی از این دست بوده اند. اگر چه، حس با همیِ درونی ما، این گونه راه حل را کمتر معنادار می‌کند. معنای رهاییِ «من» چیست، جز اینکه «ما» بتواند نجات یابد؟ از این رو هونن فقط به دنبال این درمه، در میان تمام انسان‌هایی بود که می‌توانند به طور مساوی نجات پیدا کنند که در نهایت، او این درمه را در دکترین پاک بوم پیدا کرد.

در این خصوص، یک مرجعی ممکن است موجب این دیدگاه انتقادی شود که میل به سعادت (happiness) یا لذت (enjoyment)ـ بعد از مرگ، غالباً موجب ایمان به پاک بوم می‌شود. با توجه به شکل وخیم و سکولاریزه شده مکتب پاک بوم که در میان توده‌ها مشهود است، این انتقاد انکار ناپذیر است. ولی با توجه به شکل ناب و اصیل ایمان به پاک بوم، آن انتقاد کاملاً نابجاست. همان‌طور که در بالا گفته شد، ایمان ناب و اصیل به آیین بودای پاک بوم، همچون دغدغه اولیه آن، رستگاری همه موجودات از مقوله رنج است. این دغدغه، دقیقاً بیشترین فاصله را از میل به خود - محوری (ego-center) نسبت به سعادت و لذت شخصی دارد. روح آیین بودای مهایانه که تأکیدش بر جستجوی روشن شدگی با همدیگر با همه همنوعان است، به صورتی عمیق و جامع و کامل در آیین بودای پاک بوم تجلی پیدا می‌کند.

پاک بوم و سوگند اولیه

اولین بخش از این سوگند مربوط به چنینی است و چنینی، تهیت است و بـرعکس، یعنی تهیت، چنینی است. به عبارت دیگر، چنینی، حقیقت چیزها و رویدادها (event) اسـت. هیچ واقعیت غـایی قابل درکی در ورای چنیـنی وجـود نـدارد. دلیل اول آن، غفلت و کوری ما نسـبت به چنیـنی است و این که ما به تصـاویر و منـاظر فریبنـده جهان وابسته ایم.

با وجود این، ایمان مشترک همه بوداییان این است که چنینی بـرای هر کسی دست یافتنی است. بوداییان پاک بوم از این قضیه مسـتثنی نیسـتند. اما این بوداییـان، یک چیز خاصی در دیدگاه خود نسـبت به چنیـنی دارنـد. به اعتقـاد آنهـا، در کـل، چنیـنی بـرای هر کسی دست یـافتنی اسـت، تا وقـتی که فـرد در این دنیاست هیچ وقت نمی‌تواند چنیـنی را در شخصـیت خـودش تجسم کنـد. مانـدن در این دنیا به معنـای خلاصی یافتن از نیروی توهم نیست. با این تفکر، آنها بیشتر جنبه دینامیک چنیـنی را مد نظر داشتند. اما این جنبه دینامیک چیست؟

بوداییانی که با سـوتره هـای پـاک بـوم هـدایت و راهنمـایی می‌شـدند، در وهله اول آموختند که چنینی را در چارچوب یک قلمرو، یعنی مثل پـاک بـوم، درک کننـد. از آن جا که بوم چنینی به وهم ما روشنی داده و آن را تهی و خالص می‌گرداند، پاک بوم، بوم خرد (پرجنا prajna) است. در حـال حاضر چنیـنی به صـورت بـوم نـور بیکـران ظاهر می‌شود. ما می‌دانیم که فریبندگی این دنیا با نور پاک بوم روشن شده است. چنین (such)، مفهوم بنیادی در پاک بوم است. ولی جنبه دینامیک چنینی را نمی‌توان به تنهایی و به طور کامل با ایده پاک بوم بیان کرد.

در مرحله دوم، اساتید پاک بوم همچنین یاد گرفتند که ویـژگی دینامیک چنیـنی را در چارچوب شخصیت personality، یعنی مثل سـوگند اولیه آمیـدا تتاگته (Tathagata) بفهمند. اصطلاح تتاگته به معنـای «کسی است که از چنیـنی پدیـدار شـده اسـت». آمیـدا که از نـام هـای سنسـکریتی آمیتابه و آمیتـایوس Amitayus مشـتق شـده به معنای «بیکران infinite» است. یعنی آمیـدا تتاگتـه، که مظهر و نمـاد عمل دینامیک چنینی است، به صورت فرزانگی و غمخوارگی بیکـران نشـان داده می‌شـود، حـتی اگر او مثل یک بودای فردی در سوتره‌های مربوط به خودش ظاهر شود. بر اساس **سوتره بزرگ زندگی ابدی**، آمیدا در نخسـتین مرحله انضـباطی اش (نـام اولین مرحله، درمه کاره است) که او از قبل انجام داده به عنوان یک بوداسف، به خـاطر عمیق تـرین تمایل و گرایشش بـرای رهـایی همه موجـودات از رنج، یک سـوگند بی‌نهـایت عـالی می‌خـورد. این سـوگند به سـوگند اولیه معـروف اسـت. از این رو سوگند اولیه، کامل‌ترین خود – بیـان‌گری آمیـدا، و بر این اسـاس، والاتـرین تجلی و ظهور چنینی بر حسب بوداگی است.

سـوتره بـزرگ نشـان می‌دهد که سـوگند اولیه با 48 سـوگندی که به صـورتی نامحسوس همه با هم مرتبط‌اند، فرق دارد. در این متن به طـور کامل نمی‌تـوان از

این سوتره ها بحث کرد، اما، فعلاً، آنچه در ذیل می‌آید مبانی سوگند اولیه را نشـان می‌دهد:

1. سوگند یاد می‌شود که نام آمیدا باید به عنـوان تجسم تمـامی فضـایلی که در رستگاری یا رهایی deliverance همه موجودات تأثیر دارنـد، آشـکار شود، وقتی نام آمیدا آشـکار می‌شـود، باید در همه سـرزمین‌ها در جهـات ده‌گانه شنیده شود.
2. سوگند یاد می‌شود که هر کسی که، به محض شنیدن نـام آمیـدایی که پرستیده می‌شود، نسبت به ایمان به صداقت آمیدا بیـدار شـود و این نـام را با خود نگه دارد، مطمئناً دوباره در پاک بوم متولد می شود.
3. سوگند یاد می‌شود که پاک بوم باید چـنین باشد که کسـانی که دوبـاره در آنجا متولد می‌شوند باید به نیروانه دست یابند.

از توصیفات بالا می‌فهمیم دو چیز مهمی که در سوگند اولیه، به آنها سوگند خــورده شده به موضوع رسـتگاری ما مربـوط می شـود. یکی، تولد دوبـاره در پـاک بـوم و دیگری، بیداری ایمان به صداقت آمیدا.

تولد دوبـاره در پـاک بـوم که معتقدند بعد مـرگ رخ می‌دهـد، دغدغه اصـلی بیشـتر اساتید پاک بوم، همچنین پیروان این مکتب، در دراز مدت بـوده اسـت. دسـتیابی به روشن شــدگی در این زنــدگی بــرای آنها کـاملاً غــیر قابل تصــور بــود. از آنجا که روشن‌شدگی از طریق دیسپلین های دیرنشینی بودایی برای موفقیت خیلی دشــوار بود، آنها آرزو می‌کردند روشن‌شدگی را بعد از مــرگ، آن هم تنها با تکیه بر سـوگند اول آمیدا، در پاک بوم به دست آورند. ایمـان به این سـوگند به عنـوان یک گـرایش کلی، صرفاً به عنوان یک پیش شرط برای تولد دوبـاره مـورد توجه بـود، اما مـردم عادی به ندرت عمق اهمیت این بیداری را می‌فهمیدند. در واقـع، این شـین‌ران بـود که برای اولین بار به اهمیت کامل این حقیقت پی برد. او در انتقال اهمیت اولیه به مسئله بیداری ایمان، که حالا به مسئله تولد دوباره یا روشن‌شـدگی ضـمیمه شـده، یک فـرد انقلابی بـود. ایمـان ضـروری اسـت؛ وقـتی ایمـان حقیقی بیـدار و ایجـاد می‌شود، تولد دوباره در پاک بوم به صـورت یک نتیجه طـبیعی اتفـاق خواهد داد. از نظر شین‌ران، در واقع، بیداری ایمان به صداقت آمیدا، به معنای رستگاری است.

در سنت آیین بودای پاک بـوم، واژه «نـامName» که بـرای آمیـدا تتاگته به کـار می رود چـیزی بسـیار بیشـتر از یک نـام در معنـای معمـول این کلمه اسـت. طبق این سنت، وقـتی گفته می‌شـود نـام آمیـدا همه فضـایل او را در بـردارد، در بیـان خـود گوینــده تحقق می‌یابــد. چگــونگی تفســیر این فضــایل، بــرای هــواداران نمبوتسو مسئله‌ای را به همراه داشت تا از حیث هستی‌شناسی به آن بپردازند.

بیداری ایمان به صداقت آمیدا

شین‌ران با تمام جدیت و سرسختی با مسئله ایمان دست و پنجه نـرم کـرد. او رنج زیادی را به خاطر تحقیق خود درباره ایمان خالص، متحمل شد. تا زمانی که قدرت اراده یک فرد معتقد به جا و باقی باشد، هیچ ایمـانی نمی‌تواند خـالص باشـد. چـنین ایمانی با صفت خـود رأیی، مخـدوش و لکه‌دار می‌شـود. چـنین ایمـانی با محاسـبه، منفعت شخصی، شک پنهانی و غیره ممزوج و ناخالص می‌شـود. ایمـان خـالص باید چـیزی باشد که از تمـام این ناخالصـی‌ها و ترکیبـات پـاک باشـد. دسـتیابی به چـنین ایمان خالص و نابی بسیار دشـوار است زیـرا چـنین ایمـانی نمی‌تواند بـدون بـرخی «غـیریت» هـایی که دورتر از ما رخ می دهند و بر روی ما تـأثیر می‌گـذارد، اتفـاق بیفتد. پس، ایمان خالص به آمیدا برای ما چگونه ممکن می‌شود؟

شـین‌ران تحت تـأثیر تفسـیری که شـان – تـائو دربـاره **مدیتیشن سوتره** داشت «صداقت» آمیدا به فکرش خطور کرد. او یاد گـرفت مانند بیـان صـداقت آمیـدا، تا تمام آنچه را که آمیدا انجام داد، بفهمد - و آن را انجام دهد- . سـوگند اولیـه، خـود، عالی‌ترین و والاترین بیان از صداقت آمیدا است. اینک چنینی به صورت صداقت در بوداگی آمیدا آشکار شده است. هر باری که آمیدا در صورت نامش یعنی نام آمیدا، صادق مطلق، ظـاهر می‌شـود، به طـور بی‌وقفه بـرای ما تلاش می‌کنـد. او خـود را تسلیم ما می‌کند. صداقتش را به صـورت روشن دلی و غم‌خـوارگی بی حد و حصر می‌پراکند. دقیقاً مثل یک پاسخ واقعی که دلیلش صداقت او بـود، بیـداری ایمـان به سوگند اولیه آمیدا، وقتی که کاملاً زمان آن رسیده باشد برای ما رخ می‌دهد.

ما در بیداری ایمان، نابودی ریشه وهم‌مـان را تجربه می‌کـنیم. می‌فهمیم که چگونه گمراه، ناصادق و خطاکار بوده ایم. خـود پسـندی ما در همین لحظه می‌شـکند و ما کاملاً از آن تهی می‌شـویم. امـا، همزمـان، خـود را در حـالی می یـابیم که به طـور قطع، مشمول صداقت آمیـدا شـده‌ایم. بـرای اولین بـار، ما آرامش حقیقی را پیـدا می‌کنیم زیـرا عمیق تـرین ریشه تشـویش وجـودی مـا، یا رنج، یعـنی، غفلت، بـرای همیشه قطع شـده اسـت. درست است که شـاخ و بـرگ رنج‌هـای واقعی از بین نمی‌رود- تا وقـتی که ما در این دنیـاییم، راهی بـرای فـرار از آنها وجـود نـدارد. ما مجبـور به تحمل آنها هسـتیم. ولی آنها دیگر آرامش و آسـایش بنیـادی ما را بر هم نمی‌زنند. علاوه بر این، در این تجربه بیداری، ما قطعاً خودمان را در راهی می‌یابیم که مسـتقیماً به پـاک بـوم منتهی می‌شـود. این راه نمبوتسو یا قـرائت آگاهانه نـام آمیدا است.

پس نمبوتسو چیسـت؟ به طـور مشـخص نمبوتسو فعل (act) و عمل (practice) ماست که آمیـدا آن را بـرای ما برگزیـده تا آنها را انجـام دهیم. هـونن در مـورد نمبوتسو به عنوان فعل ما، مطالبی را گفته که در ذیل می‌آید:

منظور من از نمبوتسو، عمل مراقبه (contemplating)، به شکلی که فرزانگان چین و فرزانگان سرزمین ما انجام می‌دادند، نیست. نمبوتسو به معنای قرائت نـام بـودا که ماحصل فهم معنـای واژه نِن (nen) (فکر کـردن) بـود، هم نیسـت. بلکه فقط

قرائت نام آمیدا بوتسو (Name Amida Butsu) است که بدون تردید، منجر به تولد دوباره فرد در پاک بوم خواهد شد.

هر دو شکل مراقبه‌ای و صوتی(به زبان آوردن) نمبوتسو تا حـدی نتیجه فهم خاصی است که هـونن آنها را رد می کند زیـرا، از اینها گذشـته، آنها تحریفـاتی در درون اشکال خاص نمبوتسو هستند که تنها پذیرای موجودی اند که افراد مستعد آن را به کار می‌گیرند. هیچ یک از این اعمال ما در اصل نمی‌تواند مقصود آمیدا باشد. هـونن به این نتیجه می‌رسد که نمبوتسویی که به عنـوان فعل ما مد نظر خـود آمیداسـت، قرائت نام آمیدا بوتسو است؛ یعنی خواندن نام آمیدا از روی ایمان به سـوگند اولیه او. به این تـرتیب، نمبوتسو ریشه در خـود صـداقت آمیـدا دارد. اهمیت این مسـئله آشکار است: یعنی هر کدام از ما به راحتی می‌تواند این کار را انجام دهد. یعنی آن دقیقاً، این توانمندی را در ما ایجاد می‌کند که به‌طور مستقیم در راه «بدون مانع» (no hindrance) حـرکت کـنیم. شـین‌ران نـیز با توسـعه درک عمیق از نمبوتسـو، جایگاهی مثل جایگاه هونن را پیدا کرد.

موعد بیداری ایمان

مسئله بعدی ما این است که: چگونه صداقت آمیدا می‌تواند در ما بیـدار شـود و ما چگونه می‌توانیم خود را تسلیم آن کنیم؟ چگونه زمان بیداری ایمـان فـرا می‌رسـد؟ زمان عملاً، فقط و فقط از طریق نمبوتسو فرا می‌رسد.

طبق آخـرین تحلیـل، نمبوتسو و فقط نمبوتسو است کـه، به ما می‌فهماند تتاگته در واقع چه چیزی است. درست است که ممکن است ما با شنیدن نام آمیـدا تتاگته به سـوی نمبوتسو کشـیده شـویم، اما حقیقت بیش از این است که صـداقت آمیـدا به طور کامل از طریق نمبوتسو، قابل فهم و قابل درک باشد. به احتمال زیاد این امر ناشی از بینشی است که خود آمیدا در سوگند اولش، نمبوتسو را به طور خـاص به عنوان عمل ما، برگزیده است.

در این فرآیند از زندگی نمبوتسو است که زمان بیداری ایمـان فـرا می‌رسـد. گرچه نمبوتسو از ابتدا نیاز مبرم ما را برای رهـایی از رنج بیـان می‌کنـد. تحت فشـار این رنج وجودی، در حالی‌که نام آمیـدا را می‌خـوانیم، بـرای رسـتگاری فریـاد می‌زنیم و سخن هم می‌گوییم. بی آن که امید نیازی به رضایت‌مندی از بردن نام خـدای نـاجی یا نبردن نام او باشد. این نیـاز از آن نـوع نیـازی نیست که بتواند این گونه بـرآورده شـود. آن چه ما می‌تـوانیم در این مـوقعیت انجـام دهیم، تا جـایی که ما به لحـاظ وجــودی به آمــوزه نمبوتسو تمایل داریم، این است که در حیــنی که مشــتاقانه به نمبوتسو عمل می‌کنیم با صبر و حوصله به دنبال فهم عمیق‌ترین معنای این آمــوزه هم باشیم.

وقتی زمان بیداری ایمان فرا رسـد، انقلابی در نمبوتسـو- اندیشی ما روی می‌دهـد. در این لحظه نمبوتسو دیگر صرفاً بیان شـوق و آرزوی ما بـرای رسـتگاری نیسـت؛ حالا آن مثل همان ابزاری که با آن صداقتِ بیداریِ آمیدا و پـذیرش آن از طـرف ما

ظاهر می‌شود، کـاملاً شـنیدنی و قابل فهم می‌شـود. مـایی که نـام آمیـدا را بـرای رستگاری می‌خوانیم، حالا حضـور پیـدا می‌کـنیم تا مثل کسـانی باشـیم که در تمـام مدت، آمیدا آنها را فرا خوانده تا بیدار شوند و به او پناه ببرند. از مکتوبات شین‌ران است کـه: تتاگته از پیش سـوگندش را خـورده و عمل را، (یعـنی نمبوتسـویی که با خودش به کمال رسیده) متناسب با عمل ما، به ما واگذار کرده است.

همـان‌طور که قبلاً اشـاره شـد، رنج‌هـای واقعی زنـدگی تا وقـتی که ما در این دنیا زندگی می‌کنیم، حتی بعد از این که نسبت به صداقت آمیدا بیدار شویم، به فشاری که بر ما وارد می‌کنند، پایان نمی‌دهند. ولی در حـال حاضر از روی یـأس و نومیـدی نیست که، در تاریکی به دنبال رهایی از رنج می‌گردیم. ما همواره حواسمان به نـام آمیدا، یعنی، به نمبوتسو هست، هر جایی که ممکن است باشیم یا برویم حواسمان به نام او هسـت. در ضـمن ما هرگز نـام آمیـدا را بـدون توجه به آسـایش بنیـادی و آرامش بودنی که صداقت او آن را حفظ کرده، نمی‌خــوانیم. این بازگشت به تجربه اول از بیداری ایمان، ما را سر زنده می‌کند و به ما این امکان را می دهد تا خود را برای زندگی طبیعی و در عین حال شجاعانه تقویت کنیم. از این رو با نمبوتســو، ما می‌تـوانیم به نحو دیگـری، در هر لحظه از جریـان عبـور ناپـذیر رنج‌ها عبـور کـنیم. قـدرت و توانـایی گـذر از عبـور ناپـذیر، دقیقـاً همـان معنـای رسـتگاری در دکـترین پاک‌بوم اسـت. زنـدگی نمبوتسو به صـورت راهی که مسـتقیماً به پـاک بـوم منتهی می‌شود، ترسیم شده است.

ثمرات ایمان در زندگی واقعی

ایمان به پاک بوم چه ثمراتی را در زندگی واقعی با خود به همـراه دارد؟ آیا چـیز نو و بدیعی عرضه می‌کند؟

همان طور که قبلاً دیدیم، آیین بودای پاک بـوم، خـود را به صـورت درمه ای کـاملاً متناسب با مـوقعیت وجـودی ما نشـان داده اسـت. با توجه به این حقیقت، طبیعتـاً آن، دکـترین پـاک بـوم را دنبـال می‌کند که همه طرفـدارانش را نسـبت به با همی درونی و رابطه دو سـویه انسـان‌ها حسـاس‌تر می‌کنـد. وقـتی ما نسـبت به سـوگند اولیه که متعلق آن همه موجودات است بیـدار می شـویم، دیگر نمی تـوانیم شـاهد رنج دیگــران باشــیم و با بی‌تفــاوتی یا بی‌علاقگی به کــار احمقانه یا شــریرانه آنها بنگریم. در یک وضعیت مشـابه، یا تحت شـرایط مشـابه، هر یک از ما احتمـال دارد کار مشابهی انجام داده باشیم، ما همه «موجودات معمولی» مثل پرنس شـوتوکو prince shotoku* هستیم که شخصیت شناخته شده ای است. با در نظر داشتن این مطلب، ما از تمـام تحقیرهـای غـیرعقلانی نسـبت به بـدکاران و عـاملانِ بـدی تهی هستیم [یعنی آنها را به خاطر کـار بدشـان تحقـیر نمی‌کـنیم و با آنها به جـای رفتـار متکبرانه، با فروتنی و تواضع رفتار می‌کنیم]. تکبر امروزه جـای خـود را به تواضع و فروتـنی می دهـد. کـاری که ما می‌تـوانیم انجـام دهیم، اول از همـه، این است که صمیمانه بخواهیم همه همنوعان ما، از جمله بـدکاران شـاید نسـبت به صـداقت بی

حد و حصر آمیدا و غمخوارگی بی حد و مرز او بیدار شوند. بنابراین همانطور که در سوگند اولیه بیان شد، باید تمام آنچه را که موجب بیداری می‌شود، انجام دهیم.

تجربه بیــداری ایمــان، که ما را از افکــار و احساســات موهــوم، تهی و خــالص می‌گرداند، این امکان را به ما می‌دهد که طبق چنینی زنـدگی کـنیم، یعـنی به طـور طبیعی زنـدگی کـنیم. طـبیعی زنـدگی کـردن، زنـدگی کـردن در و با عمل نمبوتسو است. فروتنی‌ای که اشاره شد تنها یک جنبه از طـبیعی بـودن اسـت. سـاحت دیگر این زنـدگی، مهربـانی یا داشـتن دل مهربـان اسـت، وقـتی ما نسـبت به آمیـدا و غمخـوارگی‌اش بیـدار شـویم و آن را بپـذیریم، غمخـوارگی بی حد و حصر آمیـدا، با مهربانی، سرسختی و رضایت‌مندی ما را از خود، که عمیقاً در ما ریشه دوانـده، از بین می‌برد. در نتیجه ما می‌توانیم بـدون تعصب و با ذهـنی گشـاده و منعطف با هر مسئله‌ای رو به رو شویم.

این امر به ما یادآوری می‌کند که، در آیین بودا، به هر روی، هر گونه خشم و غضبی به صراحت مردود است. هیچ تفاوتی برای آیین بودا نمی‌کند که چـنین خشـمی، یک اظهار قاطعانه از «عدالت خداjustice of God» باشد. خشم، احساس تند و مخربی است که باید با غمخوارگی بی حد و حصر آمیدا از بین برود و به لطافت و مهربانی مبدل شود.

وقــتی آیین بــودا از روابط انســانی سـخن می‌گویــد، ممکن است از عطــوفت و مهربانی، چیزی مثل تساهل (tolerance)، برداشت شود. گرچه، این تساهل را نباید با تساهل و شکیبایی ِمبتنی بر سرکوب سیاسی و موقت غریزه، که خود را توجیه و دیگران را سرزنش می‌کند، خلط کرد. تساهل از سوی هـواداران نمبوتسـو، لزومـاً ریشه در ندامت و تواضع دارد به خاطر این حقیقت که، در نهایت، همان بدی/شری (که «تحمل می‌شود») مشخصه همه ماست. بعلاوه، دیکرخواهی ندامت و تواضـع، تأثیر عمیقی بر دیگر مردم دارد. طبیعتـاً دیگـران را آرام و آنها را تـرغیب می‌کند تا روی خودشان تأثیر بگذارند، و از این رو، کمکی برای خـالص شـدن خـود آنهاسـت. این ندامت و تواضع، از ایمان به صداقت بی حد و حصر آمیـدا ناشی می‌شـود و هر لحظه با نمبوتسو تجدید می‌شــود. نمبوتسو در این معنا و مفهــوم، «خالص‌کننــده عمل purifying act» نامیده می‌شود. نمبوتسو فقط هوادارانش را خالص نمی‌کند، بلکه کســانی را هم که با هــواداران نمبوتسو در تمــاس و ارتباط‌اند نــیز خــالص می‌گرداند.

در این خصــوص، مــرجعی ممکن است به این اصــرار و تأکید شــین‌ران که «نمبوتسـو، راهی بـدون مـانع اسـت» اشـاره کنـد. یک قـرائت بـدون دقت و تأمل احتمال دارد در ذهن خواننده چنین تداعی کند که شین‌ران در اینجا، بر نیروی فــوق طبیعی اجتناب ناپذیر نمبوتسو تأکید دارد تا هر سد و مانعی را که بر سر راه رهــرو نمبوتسو به سوی پاک بوم ایجاد می‌شود، دور کنـد. اما این یک سـوء تفـاهم محض است. اصطلاح «بدون مانع» را هرگز نباید در چارچوب نـیرو و قـدرت، که همـواره باید در چارچوب معنـویت تفسـیر کـرد. گفته شـین‌ران را باید اینگونه تفسـیر کـرد: رهرو نمبوتسو، با هر مشـکلی که پیش آیـد، به طـور طـبیعی با لطـافت و فروتـنی

برخورد می‌کند. خود این مهربانی و فروتنی به بـدون مـانع کمک می‌کنـد. بنـابراین، ایده شین‌ران درباره بدون مانع، صبغه بی بند و باری یا اباحه‌گری ندارد.

تمـامی مطـالب فـوق با مسـئله اخلاق رابطه اساسی دارنـد. پس، مبنـای نگـرش هـواداران نمبوتسو دربـاره مسـئله اخلاق چیسـت؟ آنها پیش از همـه، به اهمیت و ارزش اصـول اخلاقی کـاملاً توجه دارنـد. گرچـه، مایه تأسف است که ما هیچ وقت نمی‌تـوانیم کـار خـیر را در معنـای دقیق و کامل کلمه آن، با در نظر داشـتن این حقیقت که انگیزه ما بـرای توجیه خـود و سـرزنش دیگـران، در نهـایت، مشخصه و ویژگی همه ماست، انجام دهیم. این حقیقت نشـان می‌دهد که چگونه ما در جریـان تولد و مرگ، آن گونه که شان-تـائو در این‌بـاره اظهـار تأسف می‌کنـد، عمیقـاً فـرو رفته‌ایم. از این رو نیاز داریم تا با هر وسیله ممکن، به سوگند اولیه گوش فـرا داده و نسبت به آن بیدار شویم و سپس خالص گردیم.

هوادار نمبوتسو، نه از روی آگـاهی از تعهد اخلاقی یا وظیفـه، بلکه دقیقـاً به خـاطر فروتـنی‌ای که علتش بیـداری نسـبت به صـداقت آمیداسـت، به دنبـال دسـتیابی به مصالحه و معاشرت صمیمی با دیگـران اسـت. این مسـئله اغلب در نـزد هـواداران نمبوتسو درباره ایمان عمیق، مسئله دار بـوده، که فروتـنی، ملاطفت و مهربـانی و حق شناسی نسـبت به آمیـدا که به خـاطر شخصـیت آنها جلـوه می‌کنـد، به طـور طبیعی سایرین را در اطراف خود کاملاً تحت تأثیر قرار می‌دهند و از این رو، صـلح و آرامش حقیقی در اجتماع محلی آنها به وجود می‌آید. آیا چـنین فضـیلتی، مطمئنـاً آنچه که اصول اخلاقی به عنوان آرمان خود ترسیم می‌کند، نیسـت؟ شـین‌ران با در نظر گرفتن این مطلب می‌گوید: هیچ خیری نیست که مقدم بر نمبوتسو باشد.

صلح جهانی، مسئله ضروری و جدی ماست. بدیهی است که هیچ وقت نمی‌تـوان با هیچ معیار اتلاف‌کننده وقت، آن را پدید آورد. تساهل یا تسـلای سیاسی خیلی مـؤثر و کارآمد نخواهد بود. پایه و اساس صلح باید به طور جدی در عمق طـبیعت انسـان قـرار گرفته باشـد. در این مـوقعیت، دکـترین آیین بـودای پـاک بـوم ممکن است به عنـوان منبع ارزشـمندی بـرای صـلح‌آوری بـازفهم شـود. این‌گونه نیست که بیـداری نسبت به سوگند اولیه آمیدا تناگته، نوش داروی همه مشکلات بشر باشد. هر چنــد، هرگز نباید از یاد برد که آیین بـودای پـاک بـوم عمـری طـولانی داشـته، و هنـوز هم دارد، درمه‌ای که مناسب با موقعیت وجودی همه موجودات معمولی است و بیشتر از آن، درمه‌ای که برای همه هواداران ناب نمبوتسو، تمامی کسانی که برای مسئله صلح ارزش زیادی قایل‌اند، ثمرات معنوی مزبور را به همراه دارد.

این مقاله نخستین بار در نشریه آیین بودایی شـرقی، جلد اول، شـماره یک (سـری جدیــد)، ســپتامبر 1965 منتشر شــد. ترجمه انگلیسی آن، به وســیله هیروشی سکموتو، به خاطر رواج آن در موگِکو، تا حدی اصلاح شده است.

شادروان دایی کنکو، پروفسور ممتاز سابق در دانشگاه اوتالی در کیوتو بود.

پی نوشت

* پـــرنس شـــوتوکو (574-623) که به پـــرنس اومایـــادو Umayado یا پـــرنس کامیتســـومیا Kamitsumiya هم معروف است، نایب السلطنه نیمه افسانه ای و سیاستمدار دوره آشـوکه در ژاپن بــود. او فرزند امــپراطور یــومی Yomei و پرنسس آناهوبه نو هاشــیهیتو Anahobe no Hashihito بود.

طی نسل های پیـاپی، یک فرقه دیندارانه پـیرامون شخصـیت پـرنس شـوتوکو، بـرای حفـاظت از ژاپن، خاندان امپراطوری و به خاطر آیین بودا شکل گـرفت. شخصـیت هـای دیـنی مهم همچـون سایکو، شین ران و دیگران ادعا کردند که منبع الهام یا بصیرت آنها، پرنس شـوتوکو بـوده اسـت. شوتوکو به وسیله امپراطور سویکو Suiko ، عموی خود، در سال 593 به عنوان نایب السلطنه منصـوب شـد. او از آمـوزه هـای بـودا، بـرای ایجـاد یک دولت متمرکز در طـول سـلطنتش الهـام گرفت. در سال 603، نظام کلاه و رتبه ی 12 سطحی Twelve Level Cap and Rank System را در دادگاه به وجود آورد. او یک بودایی مشتاق بود و سنتاً، تـالیف سـنگیو گیشو Sangyo Gisho یا تفاسیر توضیحی/تعلیقی را بر سه سوتره (لوتوس سوتره Lotus Sutra، ویمله کیرتی سوتره Vimalakirti Sutra، و شریمالادوی سیمهانادا سوتره Srimaladevi Simhanada Sutra) به او نسبت داده می شود.

بر اساس یک افسانه، وقتی بودی درمه به ژاپن آمد، با ظاهر یک گدای گرسنه با پـرنس شـوتوکو ملاقات کرد. پرنس از او خواست تا خودش را معرفی کند ولی آن مرد پاسخی نـداد. شـوتوکو به جای اینکه دنباله حرف خود را بگیرد، به آن مـرد، غـذا و نوشـیدنی داد و او را با جامه بنفش رنگ خود پوشانید، به او گفت «در آرامش بخواب». و بعد، پرنس برای آن مرد گرسنه آواز خواند.

روز دوم، پرنس پیغامی برای مرد گرسنه فرستاد. ولی آن مرد مرده بـود. شـوتوکو غمگین شد و بلافاصله دستور خاکسپاری او را داد. شوتوکو بعد فکر کرد که آن مرد، مطمئناً یک فـرد معمـولی نبوده و پیغام دیگری فرستاد، آن مکان را جستجو کردند و وقتی قـبر را کندنـد، دیدند کسی داخل آن نیست و جامه بنفش پرنس به صورت تا شده درون تابوت است. پرنس،جامه خـود را مطالبه کرد و خواست مثل گذشته، آن را بر تن کند. ابهت یافت، مردم پـرنس را این گونه ثنا گفتند «چه درست است که یک فرزانه، فرزانه ای را می شناسد».

این افسانه به معبد داروmه – دِرا Daruma- Deva در اوجی، نارا Oji,Nara اسـناد داده شـده، که بسیار نادر است. (افزوده مترجم)